

بعض فقهاء السنة ونظرية التطور :

برخی فقهای اهل سنت و نظریه تکامل:

عموماً المعروف عن الأزهر الذي يمثل العقيدة السنية الأشعرية والماتريدية أنه يرفض نظرية التطور. وهذه بعض أقوال أحد خريجي الأزهر، والذي يدعي أنه بهذا يرد على نظرية التطور:

این‌گونه مشهور است که دانشگاه الأزهر که عقاید سنی اشعریه (#) و ماتریدییه (##) را نمایندگی می‌کند، نظریه تکامل را نمی پذیرد. جملات زیر، سخنان یکی از فارغ التحصیلان الازهر است که مدعی است با این گفته‌ها، نظریه تکامل را رد می‌کند:

(#)- «اشعریه» یا اشاعره از فرقه های کلامی اهل سنت و از پیروان ابو الحسن اشعری هستند و از نظر فقهی تابع احمد حنبل میباشند. آنان بر خلاف معتزله که فقط بر اساس عقل حکم میکردند، فقط بر ظواهر آیات و روایات تکیه دارند. مثلاً بر طبق آیه ۲۲ و ۲۳ از سوره قیامت که میفرماید: «در آن روز چهره هایی شاداب است. به پروردگارش نظر میکند.» پروردگار را قابل رؤیت میدانند. (مترجم)

(##)- «ماتریدییه» فرقه ای منسوب به ابو منصور ماتریدی است. ماتریدییه همچون اشاعره یکی از نطه های کلامی اهل سنت به شمار میروند و از نظر فقهی تابع عقاید ابوحنیفه هستند. شیخ ابو منصور، اصول عقاید حنفی را اصلاح کرد و آن را به منزله اصول اعتقاد صحیح اهل سنت قرار داد. این اصول عقاید، به علم کلام تبدیل شد که شیخ آن را در مدرسه ای که خود در سمرقند ساخته بود و به «مدرسه ماتریدی» شهرت داشت تدریس میکرد. روش کلامی ماتریدی مخالف روش کلامی معتزله است، شباهت هایی با روش کلامی اشعری دارد ولی تفاوت هایی نیز میان آنها وجود دارد. به نظر بسیاری، روش کلامی ماتریدی نسبت به اشعری، توجه بیشتری به مسائل عقلی دارد و به همین جهت میتوان روش او را راه میانه معتزلی و اشعری دانست. (مترجم)

من كتاب (العقيدة في الله) للدكتور عمر سليمان الأشقر^(١):

(١). الدكتور عمر سليمان الأشقر (١٩٤٠ - ٢٠١٢ م) من علماء السنة، وقد حصل على الدكتوراه من كلية الشريعة بجامعة الأزهر، وعمل مدرساً في كلية الشريعة بجامعة الكويت ثم أستاذاً في كلية الشريعة في الجامعة الأردنية في عمان الأردن.

از كتاب "عقيدته به خدا" دكتور عمر سليمان أشقر^(١):

(١)- دكتور عمر سليمان اشقر (١٩٤٠ تا ٢٠١٢ م) از علمای اهل سنت، دکترای خود را از دانشکده شریعت دانشگاه الأزهر گرفت و در دانشکده شریعت در دانشگاه کویت مشغول به کار بود و پس از آن در دانشکده شریعت در شهر عمّان اردن به تدریس پرداخت.

يبدأ الأشقر بشرح ما فهمه من نظرية دارون أو نظرية التطور فيقول:

اشقر ابتدا بر اساس درک خود، نظريه داروين يا نظريه تکامل را شرح داده و ميگويد:

«شرح "دارون" لعملية التطور وكيف تمت:

١- الانتخاب الطبيعي: تقوم عوامل الفناء بإهلاك الكائنات الضعيفة الهزيلة، والإبقاء على الكائنات القوية، وذلك ما يسمّى بزعمهم بقانون "البقاء للأصلح"، فيبقى الكائن القوي السليم الذي يورث صفاته القوية لذريته، وتتجمع الصفات القوية مع مرور الزمن مكونة صفة جديدة في الكائن، وذلك هو "النشوء" الذي يجعل الكائن يرتقي بتلك الصفات الناشئة إلى كائن أعلى، وهكذا يستمر التطور، وذلك هو الارتقاء»^(١).

(١). المصدر (الأشقر - العقيدة في الله): ص ٨٥.

«توضیح داروین بر فرآیند تکامل و چگونگی انجام آن:

۱- انتخاب طبیعی: عوامل نیستی آفرین که به هلاک کردن موجودات ضعیف می‌پردازند و موجودات قوی را نگه می‌دارند. این چیزی است که به زعم آنها قانون "بقای اصلح" نام نهاده شده است. بنابراین موجود قوی و سالم که صفات قوی را برای نسل خود به ارث می‌گذارد، باقی می‌ماند. صفات قوی به مرور زمان جمع شده و صفت جدیدی را در موجود پدید می‌آورد. این همان "پیدایش" است که باعث می‌شود موجود با بهره‌گیری از آن صفات پدیدآمده، به موجودی برتر ارتقا یابد. این تکامل همچنان ادامه می‌یابد. این همان "ارتقا" می‌باشد.»^(۱)

(۱)- اشقر، عقیده به خدا، ص ۸۵.

رد: نظریه النشوء هي نظرية تفسر بداية المتضاعفات الأولى وكيفية نشوئها على الأرض، ولا علاقة لنظرية النشوء بصفات الكائنات الحية أو بقانون الانتخاب الطبيعي، فنظرية النشوء موضوعها هو كيفية نشوء البروتين الأول أو المتضاعف الأول القادر على نسخ نفسه والذي يمثل أبسط بداية للحياة، أما تطور الكائنات الحية وحملها لصفات جديدة أثناء عملية التطور فلا يسمى (نظرية النشوء) بل هذا هو عملية التطور والارتقاء، وأما ظهور كائن جديد أثناء عملية التطور بعد أن يحمل صفات كافية لافتراقه عن أقربائه فهذا يسمى انتواعاً أو تنويعاً.

پاسخ: نظریه پیدایش، نظریه‌ای است که پیدایش خود همانند سازهای اولیه و کیفیت رشد آنها بر روی زمین را توضیح می‌دهد. نظریه پیدایش هیچ ارتباطی با صفات موجودات زنده یا قانون انتخاب طبیعی ندارد. موضوع مورد بحث نظریه پیدایش، چگونگی بوجود آمدن پروتئین‌های اولیه یا ترکیب اولیه‌ای است که توانسته همانندسازی کند، که ساده‌ترین شکل شروع حیات به‌شمار می‌رود. تکامل موجودات زنده و برخورداری آنها از صفات

جدید در فرآیند تکامل، نظریهء پیدایش نامیده نمی‌شود؛ بلکه این همان فرآیند تکامل و ارتقا می‌باشد. ظهور یک موجود جدید را در جریان فرآیند تکامل پس از آنکه دارای صفات کافی برای جدا شدن از هم‌نوعان خود شد، گونه‌زایی یا تنوع بخشی می‌نامند.

و حقيقة العجب لا ينقضي من أمثال هذا الأشقر وهم يخوضون في علم لا يعرفون عنه شيئاً، فهو حتى غير قادر على تمييز نظرية النشوء عن نظرية التطور، ولا تمييز الارتقاء عن الانتواع، ثم يأتي ليقول نظرية التطور باطلة وينبزي للرد عليها!

حقیقت آن است که تعجب از امثال اشقر نهایتی ندارد؛ چرا که آنها در علمی غوطه‌ور می‌شوند که از آن چیزی نمی‌دانند. وی حتی قادر نیست نظریهء پیدایش را از نظریهء تکامل، و ارتقا را از گونه‌زایی تمییز دهد؛ با این حال سراغ نظریهء تکامل آمده، آن را باطل می‌شمارد و می‌کوشد این نظریه را رد کند!

ثم يقول الأشقر:

«يقول الأستاذ (نبيل جورج) أحد ثقات هذا العلم: إنَّ الانتخاب الطبيعي لأجل هذا لا يصلح لتعليل مذهب النشوء، أو مذهب التطور؛ لأنَّه يعلل زوال غير الصالح ونشأة المزايا الموروثة بين الأفراد، والقائلون بالطفرة يقصدون أنَّ الحيوان الذي لم يكن له عين تتكون له العين فجأة بوساطة بعض الأشعة.

فقد ثبت لدى المختصين أنَّ الأشعة السينية تغيّر العدد في الناسلات، لكنَّ أثر الأشعة تغيير لما هو موجود، لا إنشاء ما ليس له وجود، فعدد ناسلات القرود غير عدد ناسلات الإنسان، والأشعة لا تؤثر إلا في الناسلات

الموجودة فضلاً من أن تحدث هذه الأشعة التي لا عقل لها ولا إدراك عقلاً للإنسان يتميز به عن القرد وغيره من سائر الحيوانات. إن الأشعة تؤثر في الناسلات تأثيراً أقرب إلى التشويه منه إلى الإصلاح كما يحدث من الأشعة الذرية. وإلى جانب مخالفة علم الوراثة (لنظرية دارون) فإن التجربة تنقضه، فها هم اليهود والمسلمون من بعدهم يختنون أبناءهم، ولكن ذلك كله لم يسبب أن وُلد أطفالهم بعد مرور السنين مختونين، وهكذا فكلما تقدم العلم أثبت بطلان نظرية (دارون)»^(١).

(١). المصدر (الأشقر - العقيدة في الله): ص ٨٩.

سپس اشقر می گوید:

«استاد (نبیل جورج) یکی از بزرگان این علم می گوید: به همین دلیل انتخاب طبیعی برای توضیح ایده پیدایش یا ایده تکامل مناسب نیست؛ زیرا از بین رفتن موجودات نامناسب و پیدایش مزایای موروثی بین افراد را توضیح می دهد. کسانی که به جهش معتقد هستند، منظورشان این است که حیوانی که چشم ندارد، به طور ناگهانی توسط یک پرتو، دارای چشم می شود. برای کارشناسان ثابت شده است که پرتو ایکس تعداد کروموزومها را تغییر می دهد؛ ولی اثر پرتو آنچه را در شیء وجود دارد تغییر می دهد، نه اینکه آنچه را که در آن نیست، به وجود می آورد! تعداد کروموزومهای میمون با تعداد کروموزومهای انسان تفاوت دارد و پرتو فقط در تعداد کروموزومهای موجود اثرگذار است؛ چه برسد به اینکه این پرتو که فاقد عقل و ادراک است برای انسان عقل بوجود آورد تا با آن از میمون و دیگر حیوانات متمایز گردد. تأثیری که پرتو در کروموزومها دارد، به خرابی نزدیکتر است تا اصلاح، همانطور که در مورد تشعشعات هسته ای اینگونه می باشد. این نظریه (نظریه داروین) علاوه بر اینکه با دانش ژنتیک مخالفت دارد، تجربه و آزمایش نیز آن را نقض می کند. یهودیان و مسلمانان پسرانشان را ختنه می کنند ولی این سنت باعث نمی شود که پس از طی سالها، فرزندان ختنه شده از آنها متولد گردد. به این ترتیب با پیشرفت علم، بطلان نظریه داروین بیش از پیش اثبات می گردد»^(١).

(١) - اشقر، عقیده به خدا، ص ٨٩.

رد: هنا أيضاً يطرح فهمه المغلوط لنظرية التطور فهو يقول:
"والقائلون بالطفرة يقصدون أن الحيوان الذي لم يكن له عين
تتكون له العين فجأة بوساطة بعض الأشعة"، وهذا الكلام غير
صحيح فالعين بحسب نظرية التطور لم توجد فجأة بل وجدت في
البداية خلايا تحسس محيط الكائن الحي وتخصصت بتحسس
الضوء ومن ثم بدأت تتكثر وتتقوس وتصغر فتحة دخول الضوء
ومن ثم جاءت العدسة، وهكذا إلى أن وصل الأمر إلى العين التي
نعرفها اليوم عبر خطوات صغيرة جداً وتراكمية حدثت خلال مئات
ملايين السنين وأجيال عديدة.

پاسخ: وی در اینجا نیز فهم اشتباه خود از نظریه تکامل را نشان می‌دهد
و می‌گوید: "کسانی که به جهش معتقد هستند، منظورشان این است که
حیوانی که چشم ندارد، به طور ناگهانی توسط یک پرتو، دارای چشم
می‌شود". این کلامی نادرست است زیرا طبق نظریه تکامل، چشم به‌طور
ناگهانی پدید نمی‌آید بلکه در ابتدا سلول‌هایی که محیط اطراف موجود زنده
را احساس می‌کنند و قادر به درک نور هستند، پدیدار می‌شوند. سپس این
سلول‌ها تکثیر یافته، انحنای پیدا می‌کنند و شکاف کوچکی برای ورود نور به
وجود می‌آورند و در نهایت عدسی چشم تشکیل می‌گردد. این فرآیند آن قدر
ادامه داشته تا به چشمی که امروزه آن را می‌شناسیم رسیده است؛ طی
گام‌های بسیار کوچک و انباشتی که در طول صدها میلیون سال و طی
نسل‌های متعدد صورت پذیرفته است.

أما طرحه لمسألة الختان فهذا يعني أنه لم يفهم شيئاً من نظرية
التطور، وإلا فما علاقة الختان أو العادات بنظرية التطور،
فالتطور يحصل نتيجة وجود صفة جينية مفضلة يكتسبها

الكائن، والختان ليس صفة جينية بل هو عملية جراحية اعتاد قوم على عملها، والعادات والعمليات الجراحية لا تورث بل الصفات الجينية هي التي تورث، وبالتالي يكون لها أثر في التطور.

اما اينکه وی موضوع ختنه را مطرح کرده، نشان می‌دهد چیزی از نظریهء تکامل نمی‌داند؛ در غیر این صورت آیا رابطه‌ای بین ختنه و آداب و رسوم با نظریهء تکامل وجود دارد؟! تکامل به دلیل وجود صفت ژنتیکی برتر که موجود به دست می‌آورد، صورت می‌پذیرد، درحالی‌که ختنه‌شدن صفتی ژنتیکی نمی‌باشد؛ بلکه نوعی عمل جراحی است که گروهی به انجام آن مبادرت می‌ورزند. سنت‌ها، عادات و جراحی‌ها به ارث برده نمی‌شوند؛ بلکه این صفات ژنتیکی هستند که به ارث برده می‌شوند و در نهایت در تکامل تأثیرگذار هستند.

عجباً والله من شخص لا يفهم شيئاً في نظرية التطور ثم يكتب كتاباً يرد عليها ويعتبره رداً علمياً، لا حول ولا قوة إلا بالله.

به خدا سوگند جای شگفتی دارد از کسی که چیزی از نظریهء تکامل نمی‌داند؛ ولی کتابی بر رد آن می‌نویسد و آن را یک پاسخ علمی به‌شمار می‌آورد. لا حول و لا قوه الا بالله.

ويقول الأشقر:

«النظرية لا يؤيدها الواقع المشاهد :

۱- لو كانت النظرية حقا لشاهدنا كثيراً من الحيوانات والإنسان تأتي إلى الوجود عن طريق التطور، لا عن طريق التناسل فقط. وإذا كان التطور يحتاج إلى زمن طويل فذلك لا يمنع من مشاهدة قرود تتحول إلى آدميين في صورة دفعات متوالية.

٢- لو سلمنا أن الظروف الطبيعية والانتخاب الطبيعي؛ قد طورت قرداً إلى رجل - مثلاً - فإننا لن نسلم أبداً بأن هذه الظروف قد قرّرت أيضاً أن تكون امرأة لذلك الرجل، ليستمر في التناسل والبقاء مع الموازنة بينهما.

٣- إن القدرة على التكيف التي نشاهدها في المخلوقات كالحرباء التي تتلون بحسب المكان، هي مقدرة كائنة في تكون المخلوقات، تولد معها، وهي عند بعضها وافرة، وعند بعضها الآخر تكاد تكون معدومة، وهي عند جميع المخلوقات محدودة لا تتجاوز حدودها، فالقدرة على التكيف صفة كامنة، لا صفة متطورة تكونها البيئة كما يزعم أصحاب النظرية، وإلا كانت البيئة فرضت التكيف على الأحجار والأتربة وغيرها من الجمادات.

٤- تمتاز الضفادع على الإنسان بمقدرة على الحياة في البر والماء، كما تمتاز الطيور عليه بمقدرة الطيران والانتقال السريع وذلك بدون آلة، كما أن أنف الكلب أشد حساسية من أنف الإنسان، فهل أنف الكلب أكثر رقياً من أنف الإنسان؟

وهل الضفادع والطيور أرقى من الإنسان في بعض الجوانب؟

كما أن عين الجمل أو الحصان أو الحمار ترى في النهار وفي المساء على السواء، في حين تعجز عين الإنسان عن الرؤية في الظلام، كما أن عين الصقر أشد حدة من عين الإنسان. فهل الصقر أو الحمار أرقى من الإنسان؟ وإذا أخذنا الاكتفاء الذاتي أساساً للرقى كما هو بالنسبة لحال الدول فإنّ النبات يفوق الإنسان وجميع الحيوانات، لأنه يصنع طعامه وطعام غيره دون أن يحتاج لغذاء من غيره.

وإذا أخذنا الضخامة أساساً للرقى، عندئذ يجب أن يكون الجمل والفيل وحيوانات ما قبل التاريخ الضخمة أرقى من الإنسان»^(١).

(١). المصدر (الأشقر - العقيدة في الله): ص ٩٠.

اشقر ميگوید:

«واقعیت های جاری، این نظریه را تأیید نمیکنند:

١- اگر این نظریه درست باشد، ما می‌بایست جانوران و انسان‌های بسیاری را می‌دیدیم که از طریق تکامل و نه فقط به روش تناسل، پا به عرصه گیتی می‌نهند.

اینکه تکامل به مدت زمانی طولانی نیاز دارد، مانعی از دیدن میمون‌هایی که در طی دفعات متوالی به انسان تبدیل می‌شوند، نمی‌باشد.

۲- اگر بپذیریم که شرایط طبیعی و انتخاب طبیعی، میمون را به عنوان مثال به یک مرد تبدیل کرده است، هرگز نمی‌پذیریم که این شرایط توانسته‌باشد یک زن را برای این مرد بوجود آورد؛ تا این دو به تولیدمثل بپردازند و موازنه‌ای که بین آنها پدید می‌آورد، ضامن بقایشان باشد.

۳- مشاهده توانایی سازگاری در مخلوقات همچون آفتاب‌پرست، که با توجه به محل حضورشان دارای قابلیت تغییر رنگ هستند. این توانایی در آنها نهادینه شده و با آن متولد می‌شوند. برخی از مخلوقات دارای چنین قابلیت‌هایی هستند و برخی دیگر آنها را از دست داده‌اند. این در حالی است که این قابلیت‌ها در تمام مخلوقات محدود و مشخص است و از حد خود تجاوز نمی‌کند. بنابراین توانایی سازگار شدن، صفتی است نهفته و بالقوه، نه صفتی پیشرفته و تکامل‌یافته که محیط آن را پدید آورده باشد؛ آن‌گونه که هواداران این نظریه به آن معتقدند. چرا که در غیر این صورت، محیط، قدرت سازگاری را به سنگ‌ها، خاک‌ها و دیگر جمادات نیز تحمیل می‌نمود.

۴- قورباغه‌ها با توانایی زندگی در خشکی و آب، بر انسان‌ها برتری دارند؛ همان طور که پرندگان نیز به دلیل برخورداری از توانایی پرواز و امکان جابجایی سریع که بدون ابزار انجام می‌شود، از انسان‌ها متمایز می‌باشند. به علاوه بینی سگ حساس‌تر از بینی انسان است، پس آیا بینی سگ از بینی انسان بهتر است؟ و آیا قورباغه‌ها و پرندگان از برخی جنبه‌ها برتر از انسان هستند؟ چشم شتر، اسب یا الاغ، هم در شب می‌بیند و هم در روز، در حالی که چشم انسان در تاریکی قادر به دیدن نیست. همچنین چشم شاهین قوی‌تر و تیزبین‌تر از چشم انسان است، پس آیا شاهین یا الاغ برتر از انسان می‌باشند؟ و اگر خودکفایی را مقیاسی برای پیشرفت بدانیم - همان‌طور که در مورد دولت‌ها این‌گونه است - پس گیاهان برتر از انسان و تمام حیوانات می‌باشند؛ چرا که غذای خود و دیگران را بدون اینکه نیاز به تغذیه از دیگری داشته باشند، تولید می‌کنند. و اگر بزرگی جثه را مقیاس برتری بدانیم، بنابراین شتر و فیل و حیوانات غول‌پیکر ماقبل تاریخ باید از انسان برتر باشند» (۱).

(۱) - اشقر، عقیده به خدا، ص ۹۰.

رد: الأشقر يعتقد أن الإنسان الحالي الهومو سابينس قد تطور من القردة الحالية في حين أنه ليس كذلك، بل غاية ما في الأمر أن هناك أصلاً مشتركاً بين الإنسان والقردة العليا الحالية، وبسبب جهله أو خطئه في فهم التطور يطلب أن تتطور القردة الحالية إلى إنسان، لأنه يتصور أنها نفسها قد تطورت في السابق إلى إنسان في حين أنه حصل افتراق بين الإنسان وبين القردة الحالية قبل ملايين السنين، أي أن القردة العليا الحالية والإنسان تجتمع بأصل واحد ولكنها فروع مختلفة عن ذلك الأصل، ولهذا فمن المستحيل علمياً تصور تطور قرد من القردة الحالية إلى إنسان؛ لأنها أصلاً سلكت طريقاً تطورياً آخر مختلفاً عن طريق الإنسان التطوري منذ ملايين السنين، فمن شبه المستحيل تصور عودتها قهقرياً في التطور إلى الوراثة إلى نقطة الافتراق لتعود وتسلك نفس طريق تطور الإنسان.

پاسخ: اشقر معتقد است که انسان امروزی - هوموساپینس - از میمون امروزی تکامل یافته است، در حالی که چنین نیست! بلکه نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که بین انسان و میمون‌های امروزی، اصل و نیای مشترکی وجود دارد. اشقر به دلیل نادانی و یا اشتباه در فهم تکامل، در پی اثبات تکامل یافتگی میمون به انسان است؛ زیرا گمان می‌کند که خود این میمون‌ها در گذشته به انسان تکامل پیدا کرده‌اند؛ در حالی که بین انسان و میمون امروزی از میلیون‌ها سال پیش جدایی رخ داده است. یعنی میمون‌ها و انسان‌های امروزی به اصل و نیای مشترکی می‌رسند ولی در شاخه‌های مختلفی از این نیا قرار می‌گیرند. بنابراین تصور اینکه موجودی از میمون امروزی به انسان تکامل یافته باشد، از لحاظ علمی غیرممکن است؛ زیرا اصولاً میمون طی میلیون‌ها سال مسیر تکامل خاص خودش را

پیموده است که با مسیر تکاملی انسان تفاوت دارد. تصور برگشت به عقب آنها در مسیر تکاملی تا نقطه جدایی از انسان و در پیش‌گرفتن راه تکامل انسان، تقریباً محال به نظر می‌رسد.

أما الأصل الذي افترق عن الشمبانزي وتطور منه الإنسان فلا يوجد منه أفراد الآن غير هذا الإنسان الحالي الهومو سابينس ليقول شخص لماذا لم يتطور جميع أفراده إلى بشر، فالحقيقة أنه تطور بقضه وقضيضه إلى الإنسان الحالي وبقية الأنواع كذلك. أما مسألة هل أن التطور مستمر الآن فنعم هو مستمر في الطبيعة ولكنه أكد غير مرئي بالنسبة لنا - لكثير من الأحياء - لقصر أعمارنا وطول دورة حياة تلك الأحياء، ولكنه مرئي لنا بالنسبة لبعض الحشرات مثلاً لقصر دورة حياتها، فرأينا حشرات تتطور وتتبدل صفاتها بشكل كبير في الطبيعة، وهذه أمور مثبتة ويمكن لأي أحد أن يتأكد منها.

در حال حاضر هیچ نمونه‌ای از آن نیایی که نوع شامپانزه از آن جدا شده و انسان نیز از آن تکامل یافته‌است، وجود ندارد، مگر همین انسان امروزی - هوموساپینس - تا کسی بتواند بپرسد چرا تمام افراد این‌گونه به انسان تکامل نیافته‌است. حقیقت آن است که این موجود با تمام تفصیلاتش به انسان امروزی تکامل یافته است و بقیه موجودات نیز همین طور. اما اینکه آیا اکنون نیز تکامل همچنان ادامه دارد؟ پاسخ این است که آری! تکامل در طبیعت جاری و ساری است. ولی تأکید می‌کنم که برای ما و بسیاری دیگر از جانداران قابل مشاهده نیست؛ چرا که عمر ما و دوره زندگی این جانداران کوتاه است. ولی به عنوان مثال تکامل برخی حشرات برای ما قابل مشاهده می‌باشد؛ چرا که دوره زندگی آنها کوتاه است و ما می‌بینیم که حشرات تکامل می‌یابند و ویژگی‌های آنها به طور گسترده‌ای در طبیعت

دستخوش تغییر و تحول می‌شود. اینها مواردی ثابت شده است و هر کسی می‌تواند نسبت به آن اطمینان حاصل کند.

أما أنه يطلب أن تتطور أنثى كما يقول، فهذا حقاً غاية الجهل؛ لأن التطور يحصل للنوع ككل فأحد أركان التطور هو التكاثر ونقل الجينات للجيل اللاحق فعندما تحصل طفرة مثلاً في تعديل استقامة الساق لأنثى فإنها تنقلها لذريتها من الذكور والإناث، وكذا إذا حصلت طفرة لذكر فإنه ينقلها لذريته من الإناث والذكور، وهذه الطفرات هي طفرات صغيرة بحيث إنها لا تخرج الفرد عن نوعه ليطلب له زوجاً يمتلك نفس الطفر ليتزاوج معه حيث إنه يبقى قادراً على التزاوج مع بقية أفراد النوع الذين لا يمتلكون تلك الطفرة، وعندما تكون الطفرة صفة تفضيلية يثبتها الانتخاب الطبيعي وبالنهاية يهيمن من يمتلكونها بشكل كلي على النوع.

اما اینکه اشقر به دنبال اثبات تکامل جنس مونث است، واقعاً نهایت نادانی می‌باشد، زیرا تکامل برای همه اعضای یک گونه رخ می‌دهد و یکی از اصول تکامل، تولید مثل و انتقال ژن‌ها به نسل آتی است. بنابراین هنگامی که جهشی رخ می‌دهد و به‌عنوان مثال هنگام بهبود عملکرد ساق پای جاندار ماده، این ویژگی به فرزندانش اعم از نر و ماده منتقل می‌شود. همین‌طور اگر جهشی برای جنس نر بوجود آید، وی آن را به فرزندان خود اعم از نر و ماده منتقل می‌نماید. این جهش‌ها، کوچک محسوب می‌شوند و جاندار را از گونه خود خارج نمی‌سازد تا وی به دنبال همسری باشد که از همان جهش برخوردار باشد تا با او جفت گردد، زیرا وی قادر است با بقیه افراد هم‌نوع خود که فاقد این جهش هستند، جفت‌گیری کند. هنگامی که جهش، ویژگی برتری برای جاندار پدید آورد، انتخاب طبیعی آن را تثبیت می‌کند و در نهایت، دارندگان آن را به‌طور کلی بر دیگر هم‌نوعان وی غلبه می‌دهد.

وأيضاً لا يوجد تطور دون تكاثر، فكيف يمكن تصور أن يحصل تطور للذكور دون الأناث إلى أن يحصل انفصال نوعي للذكور دون الأناث لكي يطالب الأشقر بتطور أنثى بعد تطور الذكر، والله إن هذه مصيبة أن يرد هؤلاء على نظرية التطور بهذا جهالات لا قيمة لها.

به‌علاوه، تكامل بدون توليد مثل بوجود نمى‌آيد. پس چگونه مى‌توان تصور کرد که تکامل فقط برای جنس نر - و نه ماده‌ها - رخ دهد تا نرها از ماده‌ها جدا شوند، تا اینکه اشقر به دنبال تکامل ماده‌ها پس از تکامل نرها باشد! به خدا سوگند اینکه این افراد نظریه‌ء تکامل را با این جهالت‌های بی‌ارزش پاسخ مى‌دهند، خود مصیبتی است!

أما النقطة الثالثة، فهي تكشف بوضوح جهل الأشقر بالتطور إلى أبعد الحدود، فالرجل لا يكاد يفقه شيئاً عن الموضوع الذي تصدى للرد عليه.

اما نکته سوم که در آن نهایت جهل اشقر نسبت به تکامل به‌وضوح روشن می‌شود، و مشخص می‌گردد که این مرد هیچ چیزی از موضوعی که بر آن ردیه نوشته است، نمی‌داند؛

أما مقارنته لتحسسات بعض الكائنات بمثيلتها لدى الإنسان، فلا أدري ما هو وجه استغرابه أن تكون آلات تحسس بعض الحيوانات أرقى من مثيلتها لدى الإنسان، وهذا أمر مفروغ منه

ولا يوجد فيه خلاف، فالخفاش يمتلك جهاز سونار لا يمتلكه الإنسان، والصرقر يملك نظراً لا يمتلكه الإنسان، فهل هو مثلاً يرى خلاف هذه الحقائق العلمية التجريبية والتشريحية؟!

مقاييسه اندام حسي برخی موجودات با نظائر آن در انسان می باشد! من نمی دانم دلیل تعجب کردن او به برتر بودن اندام حسی برخی حیوانات نسبت به همانند آنها در انسان چیست! این، نتیجه ای ناشی از تکامل است و در آن اختلافی وجود ندارد. مثلاً خفاش دارای دستگاه ریباب صوتی (سونار) است که انسان از آن بی بهره می باشد. شاهین قدرت بینایی ای دارد که انسان ندارد. آیا او مثلاً چیزی خلاف این واقعیت های علمی تجربی و تشریحی می بیند؟!

«وهكذا فرض التعليم الاستعماري هذه النظرية بعد أن حطم دينها في مناهج الدراسة، وقدمها في ثوب (علمي) حتى يستطيع أن يقنع الطلاب بصدق هذه النظرية ليقرر ما ألقى في أذهان الطلاب من خلاف بين العلم الذي زيفوه والدين، فيكفر الناس بدينهم. ويكفي أن يعرف القارئ أنه بوساطة هذه النظرية انحرف كثير من أبناء الإسلام عن دينهم، ولذلك فقد حرص الاستعمار على تعليم هذه النظرية لأبناء المسلمين في مدارسنا في الوقت الذي يحرم فيه القانون الأمريكي تعليم هذه النظرية في المدارس منذ سنة ١٩٣٥م. ولكن أوروبا بعد أن قضت على دينها المحرف عادت لتعلن أن نظرية (دارون) التي استخدمتها في المعركة لدعم موقفها ليست حقيقة علمية، وإنما هي نظرية كلما تقدمت العلوم كشفت عن باطلها» (١).

(١). المصدر (الأشقر - العقيدة في الله): ص ٩٢-٩٣.

اشقر همچنين مینویسد:

«استعمارگران پس از آنکه دین را در برنامه های درسی تار و مار کردند، آموزش این نظریه را اجباری و آن را در یک لباس «علمی» ارائه کردند، تا بتوانند درستی این نظریه را به دانش آموزان بقبولانند. با این هدف که آنچه در اذهان دانش آموزان مبنی بر تعارض بین علمی که تحریفش کردند و دین میباشد، تثبیت گردد و مردم به دین خود کافر شوند.

کافی است خواننده بداند که به واسطه این نظریه، بسیاری از جوانان مسلمان از دین خود منحرف شده اند و به همین دلیل استعمار بر آموزش این نظریه به جوانان مسلمان در مدارس ما بسیار حریص است و تأکید میورزد، در حالی که در همین حین، طبق قوانین آمریکا تدریس این نظریه در مدارس آنها از سال ۱۹۳۵م ممنوع شده است.

ولی اروپا پس از اینکه بر دین تحریف شده خود غلبه کرد، مجدداً اعلام کرد که نظریه "داروین" که از آن در عرصه جدال برای تثبیت دیدگاه خود استفاده کرده بود، یک واقعیت علمی نبوده و صرفاً یک نظریه است که هر چه علوم بیشتر پیشرفت کنند، بطلان آن بیش از پیش ظاهر میگردد.»^(۱)

(۱)- اشقر، عقیده به خدا، ص ۹۲-۹۳.

نظریة التطور نظریة علمية، وهي الآن النظرية الوحيدة المعتمدة في كل الجامعات العريقة والمراكز البحثية حول العالم لتفسير الحياة الأرضية، والجامعات الأوروبية والأمريكية تدرس نظرية التطور إلى اليوم ولم تتخل الجامعات الأوروبية والأمريكية ولا أي جامعة لها تقييم علمي معتد به عن تدریس نظرية التطور، فلا أدري من أين جاء الأشقر بهذه الكذبة أنهم أعلنوا أن (نظرية التطور كلما تطورت العلوم كشفت عن باطلها) !

نظریهء تکامل یک نظریهء علمی است و در حال حاضر تنها نظریهء معتبری است که در تمام دانشگاههای مهم و مراکز پژوهشی سراسر جهان برای توضیح حیات زمینی به آن استناد می شود. دانشگاههای اروپا و آمریکا تا به امروز نظریهء تکامل را تدریس می کنند و هیچیک از دانشگاههای اروپا و

آمریکا و یا دانشگاهی که از اعتبار قابل توجه علمی برخوردار باشد، از تدریس نظریهء تکامل جلوگیری نکرده‌اند. بنابراین من نمی‌دانم اشقر این دروغ را از کجا آورده که می‌گوید: (هر چه علوم بیشتر پیشرفت کنند، بطلان نظریهء تکامل بیش از پیش ظاهر می‌گردد)!

والحقیقة إن العکس هو الصحیح، فتطور علم الجينات جعل نظرية التطور مثبتة بأدلة علمية غير قابلة للنقض ولا حتى الإشکال المعتد به، مثل الريتافيرس واتحاد الكروموسوم الثاني في الإنسان.

در واقع عکس این سخن درست است؛ چرا که پیشرفت علم ژنتیک، نظریهء تکامل را نظریه‌ای با پشتوانهء علمی غیر قابل انکار ساخته است که حتی اشکالات معمولی از قبیل ویروس‌های پَسْگَرْد (###) و هم‌جوشی کروموزوم شماره‌دو در انسان نیز بر آن وارد نمی‌باشد.

(###) - رترو-ویروس (Retrovirus) یا ویروس پَسْگَرْد، یک RNA ویروس است که خود را با استفاده از آنزیم ترنس کریپتاز معکوس (وارونویس) در سلول میزبان بازتولید میکند تا DNA خود را از روی ژنوم RNA بسازد.

DNA ساخته شده در ژنوم سلول میزبان یکپارچه میشود. از این به بعد ویروس به عنوان بخشی از DNA میزبان نسخه-برداری میشود. از مهمترین رترو-ویروسها میتوان به ویروس HIV اشاره کرد که باعث بیماری ایدز (Aids) میشود. (مترجم)
